

Introduction

The odes of Khāqānī Shirvani rank among the most complex texts in Persian poetry, possessing great potential for fresh interpretations and in-depth analyses. Within such a context, engaging with new literary theories becomes essential—particularly those that, in recent decades, have contributed to the revitalization of literary studies and the reinterpretation of classical texts.

Materials and Methods

The theoretical framework adopted in this study is Jeanne Fahnestock's theory of Rhetorical Amplification, as presented in her book *Rhetorical Figures in Science*. This theory is recognized as one of the innovative and effective approaches in the analysis of literary texts. The present research employs an analytical–descriptive method based on library documentation and note-taking. The main objective, grounded in the obtained findings, is to demonstrate the efficacy of this theory in analyzing Khāqānī's odes and to illuminate the stylistic individuality of the poet at the textual level.

Research Findings

Based on the examination of rhetorical amplification in Khāqānī's odes through Fahnestock's framework, the study reveals that amplification constitutes the fundamental element shaping Khāqānī's stylistic identity. The poet employs amplification in such a manner that elevates the odes beyond its conventional descriptive, encomiastic, or emotional functions, transforming it into a persuasive, interventionist, and identity-forming act. This rhetorical process operates across three distinct yet interconnected levels, collectively forming Khāqānī's stylistic signature. At the first level—the micro level of expression—amplification appears as localized persuasive acts at the level of the line or couplet. At the second level, corresponding to the macrostructure of the odes, amplification transcends the local context to become the organizing principle of textual architecture. The research demonstrates that Khāqānī, through the gradual accumulation of persuasive actions throughout the odes, constructs a textual pattern in which rhetorical intensity continuously increases and directs the poem's movement. At this stage, amplification is no longer a feature of isolated verses but the underlying mechanism that transforms the poem's trajectory from description and lamentation to address, protest, and demand. At the third and highest level—the discursive level—amplification attains its ultimate function and becomes the dominant logic of meaning-production throughout the text. The findings of this layer indicate that Khāqānī, by radically expanding his field of reference and interweaving personal, historical, religious, and cosmic dimensions, turns rhetorical intensity into a hermeneutic framework through which the reader must interpret the text.

Discussion of Results and conclusion

Overall, the study shows that distinguishing analytically between the micro-expressive, macro-structural, and discursive levels enables a more precise understanding of the mechanism of amplification in Khāqānī's poetry. Fahnestock's rhetorical theory, by emphasizing amplification as a persuasive act, provides an effective framework for analyzing these three levels. It clarifies that one of the key reasons for Khāqānī's distinction among poets who write odes lies in the systematic deployment of amplification across all levels of his discourse. Consequently, applying this theory not only allows for a more accurate rereading of Khāqānī's odes but also contributes to redefining poetic individuality within Khāqānī studies and broader stylistic, text-based literary research.

سازوکار افراط بلاغی در قصاید خاقانی شروانی با تکیه بر نظریه بلاغت افراط ژان فانشاک

فائزه عرب یوسف آبادی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران. رایانامه: famoarab@uoaz.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۱۵ کلیدواژه‌ها: افراط بلاغی، خاقانی شروانی، قصیده، فردیت سبکی، ژان فانشاک.	قصاید خاقانی شروانی از پیچیده‌ترین قصاید شعر فارسی است. خاقانی زبان قصیده را در مواردی که به رنج، فقدان، بحران تاریخی و اعتراض پرداخته از کارکردهای متعارف توصیفی، مدحی و عاطفی فراتر برده و آن را به ابزاری برای اثرگذاری اقناعی تبدیل کرده است. این ویژگی، قصاید او را به متونی مناسب برای تحلیل‌های بلاغی کلان و متن‌محور تبدیل می‌کند. پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه بلاغت افراط از ژان فانشاک، به بررسی کنش بلاغی افراط در قصاید خاقانی می‌پردازد. هدف پژوهش، تبیین نقش افراط بلاغی در شکل‌گیری فردیت سبکی خاقانی و توضیح سازوکار آن در سه سطح تحلیلی است. روش پژوهش، تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای است. براساس نتایج به‌دست آمده افراط بلاغی در شعر خاقانی در سه سطح عمل می‌کند: در سطح خرد بیان، به صورت کنش‌های اقناعی موضعی در جمله و بیت؛ در سطح کلان پیکره قصیده، به عنوان منطق سازمان‌دهنده ساختار متن و در سطح گفتمانی، به مثابه چارچوب مسلط تولید معنا که تجربه فردی را به مسئله‌ای کلان و وجودی تبدیل می‌کند. این نظام‌مندی افراط، عنصر بنیادین فردیت سبکی، ژان فانشاک، فردیت سبکی خاقانی را شکل می‌دهد.

استناد: عرب یوسف آبادی، فائزه. (۱۴۰۵). «سازوکار افراط بلاغی در قصاید خاقانی شروانی با تکیه بر نظریه بلاغت افراط ژان فانشاک». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. دوره ۱۶، شماره ۱، صص: ۳۴-۵۰. <https://doi.org/10.22091/jls.2026.15075.1774>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم

(۱) مقدمه

قصاید خاقانی شروانی از پیچیده‌ترین قصاید شعر فارسی به شمار می‌آید که به سبب دشواری زبان و تراکم معنا جایگاهی خاص و چالش برانگیز دارد (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۳). در بیشتر این قصاید، خاقانی با زبان شعر نوعی مواجهه ذهنی و عاطفی را برای مخاطب سامان می‌دهد (موحد، ۱۳۸۱: ۸۹) و می‌کوشد خواننده را به مشارکت در تجربه‌ای فکری و احساسی وادارد و از این راه، اثرگذاری متن را به بیشترین حد برساند. با وجود این، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های انجام شده در مورد قصاید خاقانی یا بر شرح لغوی و سبکی تمرکز داشته‌اند یا به تحلیل‌های موردی بسنده کرده‌اند. بر این اساس، قصاید خاقانی ظرفیت خوانش‌های تازه و تحلیل‌های عمیق‌تری را دارد، به ویژه خوانش‌هایی که بتوانند منطق درونی حرکت متن و شیوه اثرگذاری کلی آن را توضیح دهند. در چنین بستری، توجه به نظریه‌های جدید ادبی اهمیت می‌یابد، نظریه‌هایی که در سال‌های اخیر، نقش مؤثری در پویایی مطالعات ادبی و بازخوانی متون کلاسیک ایفا کرده‌اند. این نظریه‌ها با فاصله گرفتن از توصیفات صرفاً شکلی یا تاریخی، امکان بررسی کارکرد زبان، ساختار کلی متن و رابطه آن با مخاطب را فراهم می‌کنند. بهره‌گیری از چنین نظریه‌هایی، به ویژه در رویارویی با متونی پیچیده چون قصاید خاقانی، می‌تواند افق‌های تازه‌ای در تحلیل متون ادبی بگشاید و به درک عمیق‌تری از فردیت سبکی شاعر بینجامد.

نظریه‌ای که در این پژوهش مبنای تحلیل قرار گرفته، نظریه بلاغت افراط از ژان فانشتاک (Jeanne Fahnestock) در کتاب چهره‌های بلاغی در علم (Rhetorical Figures in Science) است که از جمله نظریه‌های نو و کارآمد در حوزه بررسی متون ادبی به شمار می‌آید. او در این کتاب و دیگر مقاله‌های خود، نشان داد که صناعات بلاغی فقط عناصر تزئینی نیستند بلکه در برخی از متون الگوهای تکرار شونده استدلالی هستند که به طور مستقیم در تقویت فشار اقناعی گفتمان نقش دارند. در این رویکرد، بلاغت افراطی به معنای اغراق لفظی یا غلو احساسی نیست، بلکه افراط به مثابه سازوکاری ساختاری فهم می‌شود که از طریق انباشت تدریجی شگردهای بلاغی، مخاطب را در مسیری اقناعی پیش می‌برد. برای درک تمایز این تلقی از افراط بلاغی با مفاهیم سنتی اغراق، مبالغه و غلو در بلاغت شرقی، باید به دیدگاه بلاغت عربی و فارسی اشاره کرد. در بلاغت کلاسیک عربی، مفاهیمی چون اغراق، مبالغه و غلو ناظر بر شدت بخشی معنایی در سطح جمله یا تصویر هستند، بی‌آنکه لزوماً به ساختار کلان متن یا مسیر اقناع توجه شود (جرجانی، ۱۹۹۲: ۱۲۲). در بلاغت فارسی که هدف آن تأثیرگذاری بر مخاطب است (مالمیر و جعفری جاوید، ۱۴۰۴: ۲۷) نیز، اغراق غالباً به عنوان شگردی تصویری و خیال‌پردازانه تلقی شده که ارزش آن در تازگی تصویر یا قدرت تخیل شاعر سنجیده می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۹۸).

تفاوت بنیادین بلاغت افراط در این نظریه با تلقی‌های سنتی بلاغت کلاسیک عربی و فارسی در آن است که در این نظریه افراط صفت یک تصویر یا یک بیت نیست بلکه کیفیتی است که در امتداد متن و در سطح ساختار کلی آن پدیدار می‌شود. فانشتاک نشان می‌دهد که چگونه در برخی متون پیچیده تکرار، تراکم و تشدید الگوهای بلاغی، نوعی فشار اقناعی پیوسته ایجاد می‌کند که از جمع اجزای منفرد فراتر می‌رود (Fahnestock, 2011: 137). این نگاه، امکان تحلیل عمیق متونی چون قصاید خاقانی را فراهم می‌کند؛ متونی که بلاغت در آنها به جای مقطعی بودن، سیال و فزاینده است.

روش پژوهش حاضر، تحلیلی — توصیفی و مبتنی بر یادداشت‌برداری کتابخانه‌ای است. پرسش اصلی پژوهش آن است که چگونه خاقانی با بهره‌گیری از افراط بلاغی فردیت سبکش را شکل می‌دهد؟ هدف پژوهش، برپایه نتایج

به دست آمده، نشان دادن کارآمدی این نظریه در تحلیل قصاید خاقانی و تبیین فردیت سبکی شاعر است. پژوهش بر پایه این فرضیه شکل گرفت که خاقانی با استفاده هدفمند از افراط بلاغی در سه سطح خرد بیان، ساختار قصیده و گفتمان، معنا را برجسته و منتقل و صدای فردی خود را تثبیت کرده است.

۲) پیشینه پژوهش

درباره قصاید خاقانی پژوهش‌های متعددی انجام شده است، از جمله:

حسین حسن پور آلاشتی در مقاله «هنجارگریزی در قصاید خاقانی» (۱۳۸۹) با تمرکز بر خروج زبان از هنجار، نشان داده که هنجارگریزی یکی از ویژگی‌های محوری سبک خاقانی است و نقش مهمی در آفرینش زبان شاعرانه و برجسته‌سازی بیان ایفا می‌کند. مریم ایرانمنش در مقاله «قصاید مدحی خاقانی» (۱۳۸۹) با تمرکز بر ساختار و کارکرد مدح، نشان داده که قصاید مدحی خاقانی فراتر از ستایش صرف، واجد پیچیدگی‌های زبانی، فکری و هنری است و شاعر در این قالب، توانایی‌های زبانی و بلاغی خود را به‌طور گسترده به نمایش می‌گذارد.

در حوزه نقد فرمالیستی، سیداحمد پارسا و مینا جابری در مقاله «بررسی برخی از مؤلفه‌های نقد فرمالیستی در قصاید خاقانی» (۱۳۹۰) با بررسی نمونه‌ای آماری از قصاید، به این نتیجه رسیده‌اند که برجستگی زبان خاقانی بیش از هر چیز در ساختارهای صوری، شگردهای زبانی و انسجام درونی متن نمود می‌یابد. آنان نشان می‌دهند که توجه به مؤلفه‌های فرمالیستی می‌تواند درک دقیق‌تری از امتیازهای سبکی خاقانی در مقایسه با دیگر شاعران فراهم آورد. علی حیدری و اعظم فروغی پویا در مقاله «ایهام تناسب در قصاید خاقانی» (۱۳۹۰) نشان داده‌اند که ایهام تناسب یکی از شگردهای پرکاربرد و اثرگذار در زبان خاقانی است.

در پژوهشی دیگر، موسوی سوتنه و همکاران در مقاله «ترکیب‌سازی واژگانی در قصاید خاقانی» (۱۳۹۵) نشان داده‌اند که خاقانی با بهره‌گیری خلاقانه از ظرفیت ترکیبی زبان فارسی، ساخت ترکیب را به عنصر غالب در سبک زبانی خود بدل کرده است. یافته‌های این مقاله حاکی از آن است که بسامد بالای ترکیبات بدیع، آهنگ‌مندی خاص آنها و پیوند شان با تخیل قوی و دانش گسترده شاعر، نقش مهمی در باروری و استحکام زبان قصاید خاقانی ایفا کرده است. ابوالقاسم رضاییان و مهدی ماحوزی در مقاله «بررسی ساختاری قصاید خاقانی برپایه الگوی زبان‌شناختی لیچ» (۱۳۹۷) با اتکا به چارچوب ساخت‌گرایی و نظریه هنجارگریزی جفری لیچ، نشان داده‌اند که برجسته‌سازی زبانی در قصاید خاقانی در سطح معنایی رخ می‌دهد. نتایج پژوهش آنان بیانگر آن است که هنجارگریزی معنایی، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، اصلی‌ترین ابزار آشنایی‌زدایی در زبان خاقانی است و همین ویژگی، شعر او را از زبان مرسوم متمایز می‌سازد.

شیرزاد طایفی و هانیه حاجی تبار در مقاله «درآمدی بر خوانشی هرمسی از قصاید خاقانی» (۱۴۰۴) نشان داده‌اند که قصاید خاقانی ظرفیت بالایی برای بازتاب اندیشه‌های حکمی و فلسفی دارد. نتیجه پژوهش آنان حاکی از آن است که مفاهیمی چون طباع تام، منطق الطیر، نجوم، اندیشه در ذات خداوند و برتری روح بر جسم در قصاید خاقانی حضوری پررنگ دارد و این حضور، از آگاهی عمیق شاعر نسبت به سنت‌های فلسفی و حکمی حکایت دارد. نویسندگان تأکید می‌کنند که چنین رویکردی، امکان خوانشی تازه از قصاید خاقانی را فراهم می‌آورد و به درک ژرف‌تر ساحت اندیشه شعر او می‌انجامد. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که خاقانی با استفاده هوشمندانه از ایهام تناسب، شبکه‌ای از روابط معنایی پیچیده ایجاد می‌کند که به غنای هنری و چندلایگی معنایی قصاید او می‌انجامد.

با وجود تنوع و غنای پژوهش‌های پیشین در هیچ‌یک از پژوهش‌ها، نظریه ژان فانشتاک و مفهوم کنش بلاغی افراط به عنوان چارچوبی تحلیلی برای بررسی قصاید خاقانی به کار گرفته نشده است؛ از این رو، مقاله پیش‌رو رویکردی نوآورانه ارائه می‌دهد که علاوه بر اینکه خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین را پر می‌کند، امکان بازخوانی سبک فردی خاقانی را در چارچوبی بلاغی و نظری فراهم می‌آورد.

۳) بنیاد نظری پژوهش

نظریه‌ای که این پژوهش بر آن استوار است، حاصل یک جهش ناگهانی یا ابداع منفرد نیست، بلکه نتیجه مسیری تدریجی در تحول بلاغت مدرن است؛ مسیری که در آن بلاغت از سطح آرایه‌های زبانی و فنون تزئینی، به سطحی ساختاری، استدلالی و گفتمانی ارتقا می‌یابد. درک جایگاه نظریه استفاده شده در این مقاله، مستلزم بازشناسی دقیق این مسیر و سهم هر یک از نظریه‌پردازانی است که زمینه فکری لازم را برای شکل‌گیری آن فراهم کرده‌اند. نقطه این تحول را باید در بازخوانی مدرن از بلاغت کلاسیک ارسطویی دانست. ارسطو در فن خطابه (Rhetoric) بلاغت را توانایی کشف امکانات اقناع در هر موقعیت تعریف کرد؛ تعریفی که بلاغت را از مجموعه‌ای از شگردها به سطح یک توانش تحلیلی ارتقا داد (Aristotle, 2007: 36). اهمیت این تعریف در آن است که او اقناع را امری ایستای نمی‌داند و آن را وابسته به موقعیت، مخاطب و سازمان گفتار می‌داند؛ با این حال در بلاغت کلاسیک، این نگاه هنوز به‌طور کامل به سطح ساختار پیوسته متن گسترش نیافته است.

در قرن بیستم، کنت برک (Kenneth Burke) با کتاب بلاغت انگیزه‌ها (A Rhetoric of Motives) گامی تعیین‌کننده در این مسیر برداشت. برک، بلاغت را کنش نمادین می‌داند و نشان می‌دهد که اقناع به جای اینکه نتیجه یک ابزار منفرد باشد، حاصل هم‌نشینی و تراکم نمادها، تکرارها و هم‌ذات‌پنداری‌هاست (Burke, 1969: 19). اهمیت نظریه برک در این مقاله در آن است که برای نخستین بار، شدت و انباشت را به عنوان عناصر کلیدی در فرآیند اقناع برجسته کرد. مرحله بعدی این تحول با چایم پرلمان (Chaim Perelman) و کتاب بلاغت نوین (The New Rhetoric) رقم خورد. پرلمان، استدلال را فرایندی تدریجی و مخاطب‌محور می‌داند و تأکید می‌کند که اقناع از طریق انباشت گام‌به‌گام دلایل و شواهد شکل می‌گیرد نه از راه یک استدلال منفرد و نهایی (Perelman, 1969: 45). این تأکید بر تدریج، پیوستگی و فشار فزاینده اقناعی، مستقیم به هسته نظریه فانشتاک نزدیک شد. با این زمینه نظری، نظریه بلاغت افراط در آثار او به بلوغ رسید.

فانشتاک نظریه خود را به‌طور نظام‌مند، در کتاب چهره‌های بلاغی در علم مطرح کرد. در این اثر، فانشتاک نشان می‌دهد که صنایع بلاغی به جای آرایه‌هایی زینتی، الگوهای فشرده استدلال هستند که از طریق تکرار، تقارن، تشدید و تراکم، فشار اقناعی متن را افزایش می‌دهند (Fahnestock, 2011: 3). جایگاه افراط در این کتاب، جایگاهی حاشیه‌ای یا احساسی نیست. فانشتاک افراط را در سطح ساختار درک می‌کند؛ بدین معنا که، افراط حاصل انباشت تدریجی الگوهای بلاغی است که هر یک بر اثر قبلی می‌افزیند و مخاطب را در مسیری اقناعی قرار می‌دهند که بازگشت از آن دشوار می‌شود (Fahnestock, 2011: 31). در این چارچوب، افراط نه به معنای اغراق لفظی، بلکه به مثابه تشدید پیوسته سازمان بلاغی متن تلقی می‌شود.

فانشتاک این ایده را در آثار بعدی خود بسط و نشان داد که صنایع بلاغی چگونه به صورت زنجیره‌ای عمل می‌کنند و از طریق هم‌افزایی، قدرت استدلال را افزایش می‌دهند (Fahnestock, 2005: 167). او تأکید می‌کند که اقناع مؤثر، حاصل یک نقطهٔ اوج ناگهانی نیست، نتیجهٔ فشار تدریجی و مداوم بلاغت در طول متن است (Fahnestock, 2011: 137). نظریهٔ فانشتاک نشان‌دهندهٔ آن است که چگونه بلاغت در سطح کلان متن عمل می‌کند و چگونه افراط بلاغی می‌تواند به عنوان سازوکاری ساختاری، انسجام، شدت و جهت‌مندی اقناعی متن را توضیح دهد. از این منظر، این نظریه ظرفیت بالایی برای تحلیل متونی همچون قصاید خاقانی دارد که بر تراکم، تشدید و پیوستگی بلاغی استوار هستند.

۴) بحث و بررسی

در بخش بنیاد نظری، چارچوب مفهومی نظریه و منطق کلی آن تبیین شد، در این بخش به بررسی و تحلیل مصادیق عینی آن در قصاید برجستهٔ خاقانی می‌پردازیم. هدف این بخش، نشان دادن نحوهٔ فعلیت یافتن مؤلفه‌های نظری در قصیده‌هایی چون ترسائیه، ایوان مداین، سوگ فرزندان و برخی از حبسیات خاقانی است که به سبب جایگاه ممتازشان در دیوان خاقانی، هم از حیث شهرت و هم از حیث تراکم بلاغی، بیشترین ظرفیت را برای آزمون کارآمدی این نظریه فراهم می‌کنند. این قصاید، هر یک در موقعیتی بحرانی از زندگی شاعر پدید آمده‌اند؛ از جمله زندان، تبعید، مرگ فرزندان یا مواجههٔ حاد با قدرت سیاسی و دینی. چنین موقعیت‌هایی، زبان را از سطح توصیف صرف فراتر می‌برد و آن را به ابزاری برای کنش بدل می‌کند؛ بر این مبنا، سه مؤلفهٔ اصلی نظریه فانشتاک در این قصاید منتخب تحلیل می‌شوند. هر یک از این مؤلفه‌ها، وجهی از همان منطق واحد افراط بلاغی را روشن می‌کند و در کنار یکدیگر، تصویری منسجم از ساز و کار بلاغی قصاید خاقانی را نشان می‌دهند.

۴-۱) افراط کنشی: تبدیل اغراق بلاغی به کنش اقناعی موضعی در سطح خرد بیان

در نظریهٔ بلاغت افراطی ژان فانشتاک، نخستین سطح بروز افراط جایی است که زبان از نقش بازنمایی صرف فاصله می‌گیرد و به کنشی بلاغی بدل می‌شود که در سطح موضعی بیان عمل می‌کند. در این سطح، افراط هنوز به سازمان‌دهی ساختار کلان متن یا اعمال فشار گفتمانی نظام‌مند نمی‌انجامد و به صورت ضربه‌هایی متمرکز و آنی در واحدهای بلاغی منفرد جمله، تصویر یا بیت رخ می‌نماید. فانشتاک این وضعیت را همراه با مفهوم تشدید بلاغی توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که شدت زبانی در چنین مواردی، نه محصول راهبرد اقناع آگاهانه بلکه پیامد فشار تجربه‌ای است که زبان توان مهار آن را ندارد (Fahnestock, 2011: 132-135).

این تلقی از افراط، آن را از قلمرو صناعات تزئینی جدا می‌کند. چنین برداشتی، با تلقی لونگینوس از والایی هم‌پوشانی دارد؛ جایی که شدت بیان، حاصل غلبهٔ عاطفه بر نظم زبانی است و نه نتیجهٔ مهارت حساب شدهٔ شاعر (Longinus, 1995: 42-45).

کنت برک نیز در تحلیل بلاغت وضعیت‌های بحرانی تأکید می‌کند که زبان در چنین وضعیتی، بیش از آنکه معطوف به اقناع دیگری باشد، به کنشی نمادین برای تاب‌آوردن خویشتن بدل می‌شود (Burke, 1969: 59-66). فانشتاک با جمع‌بندی این سنت، افراط کنشی را نخستین سطح شدت‌یابی می‌داند، سطحی که هنوز ساختار متن را نمی‌سازد اما انرژی بلاغی آن را آزاد می‌کند (Fahnestock, 2005: 82-84). در ادامه، دو قصیده از خاقانی معرفی

می‌شود که در هر دو قصیده بررسی شده، افراط بلاغی در سطح کنشی عمل می‌کند که نه ساختار کلان متن را می‌سازد و نه به فشار گفتمانی نظام‌مند بدل می‌شود. افراط، واکنش مستقیم زبان به فشار فقدان یا رویارویی با تاریخ است؛ زبانی که برای ادامه گفتن ناچار به شدت، تراکم و اغراق پناه می‌برد؛ به همین دلیل، این قصاید نمونه‌هایی شاخص از تحقق مؤلفه نخست در نظریه ژان فانشاک هستند، افراطی که زاده آسیب است، نه قدرت.

۴-۱-۱) قصیده حبسیه

نخستین نمونه شاخص تحقق این مؤلفه در قصاید خاقانی، قصیده حبسیه است؛ قصیده‌ای که مستقیم از تجربه رنج زیسته شاعر برمی‌خیزد. مطلع این قصیده چنین است:

صبح‌دم چون کله بندد آه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۶)

در همین مطلع، زبان در وضعیت تعادل نیست. «آه» فقط نشانه‌ای عاطفی نیست بلکه عاملی فیزیکی می‌شود که «کله می‌بندد» و «چشم» نه ابزار دیدن بلکه ظرفی است برای خون. این جابه‌جایی کارکردها، نمونه روشن افراط کنشی است زیرا تصویر برای آرایش کلام نیست بلکه برای تحمل‌پذیر کردن تجربه‌ای به کار می‌رود که بیان عادی از عهده آن برنمی‌آید. شدت تصویر، پیش از آنکه مخاطب را اقناع کند، زبان را به ادامه گفتن قادر می‌سازد؛ همان وضعیتی که لونگینوس آن را خاستگاه والایی می‌داند (Longinus, 1995: 45). این منطق در ادامه قصیده نیز تداوم می‌یابد. در بیت زیر، غم از حالت درونی خارج و به فضایی عینی بدل می‌شود:

مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته تا به من راق کند مژگان می‌پالای من
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۷)

اینجا افراط در تشخیص و عینیت‌بخشی، برای بیرونی کردن فشار درونی است. شاعر خود را فاعل نمی‌بیند بلکه بخشی سوخته در مجلسی می‌بیند که غم آن را برپا کرده است. این همان کنش نمادینی است که برک آن را واکنش زبانی به بحران می‌نامد؛ زبانی که به جای توضیح، عمل می‌کند (Burke, 1969: 63). شدت افراط زمانی معنادارتر می‌شود که زبان شاعر به میدان اعمال خشونت بدل می‌شود:

تیرباران سحر دارم، سپر چون نفکند این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۸)

در اینجا، افراط در بزرگ‌نمایی دشمن بیرونی نیست، در درون‌زایی رنج رخ می‌دهد؛ زیرا «غوغای من» منشأ بلاست. فانشاک چنین مواردی را نمونه شدت‌یابی غیر اقناعی می‌داند؛ جایی که اغراق حاصل فشار تجربه است نه راهبرد اقناع مخاطب (Fahnestock, 2011: 137)؛ حتی استفاده از عناصر اسطوره‌ای نیز در همین سطح باقی می‌ماند:

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۹)

اسطوره در اینجا کارکرد روایی یا تمثیلی کلاسیک ندارد بلکه به ابزاری برای نام‌گذاری وضعیت درونی بدل می‌شود. تراکم استعاره‌ها نشانه نابسندگی زبان عادی در بیان درد است؛ وضعیتی که به گفته لیکاف و جانسون، ذهن را به فعال‌سازی هم‌زمان چندین حوزه مفهومی وامی‌دارد (Johnson & Lakoff, 2011: 81).

۴-۱-۲) قصیده ایوان مدائن

قصیده معروف ایوان مدائن، قصیده‌ای عبرت‌انگیز که خاقانی در رویارویی با ویرانه‌های تیسفون سروده و یکی از شاخص‌ترین قصاید او در پیوند با تاریخ است. مطلع این قصیده چنین است:

هان! ای دل عبرت‌بین، از دیده عبر کن، هان! ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۶۵)

از همان آغاز، قصیده وارد سطح کنش بلاغی می‌شود. خطاب امری و تکرار «هان» مخاطب را از دریافت منفعل باز می‌دارد و «دل» را به عنوان کانون ادراک و داوری وارد صحنه می‌کند.

این همان تبدیل گزاره به کنش است که فانشتاک از آن سخن می‌گوید؛ جایی که زبان، مخاطب را وادار به انجام‌دادن می‌کند، نه فقط دانستن (Fahnestock, 2011: 158). در ادامه، عنصر تاریخی دارای بدن می‌شود و افراط تصویری نقش کنشی می‌یابد:

خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گویی کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
و سپس:

از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۶۶)

تناقض آب و آتش با هدف ایجاد وضعیتی تحمل‌ناپذیر است که مخاطب را درگیر داوری کند. این تشدید تعدی، نمونه روشن افراط کنشی است، شدتی که جای استدلال خطی را می‌گیرد (Fahnestock, 2005: 83). در مرحله بعد، افراط به گفت‌وگو و داوری می‌انجامد:

که‌که به زبان اشک آواز ده ایوان را تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
و در نهایت:

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۶۷)

پند از جایی صادر می‌شود که ذاتاً محل پند نیست، از سنگ و ویرانه. این افراط در منبع داوری، فشار بلاغی را تشدید می‌کند و مخاطب را به پذیرش معنا سوق می‌دهد، بی‌آنکه متن وارد استدلال صریح شود.

۴-۲) افراط ساختاری: انباشت تدریجی کنش‌های اقناعی در سطح کلان پیکره قصیده

در گام دوم نظریه بلاغت افراط ژان فانشتاک، افراط دیگر به صورت کنش‌های موضعی و ضربه‌های لحظه‌ای عمل نمی‌کند بلکه در امتداد متن انباشته می‌شود و از طریق تداوم و تراکم، فشار اقناعی فزاینده‌ای می‌سازد. تفاوت بنیادین این سطح با افراط کنشی در آن است که اقناع نه حاصل شدت یک تصویر یا یک بیت، بلکه نتیجه چیش هدفمند ابیات و پیوند زنجیره‌ای آنهاست. در این سطح، هر واحد بلاغی شرط امکان واحد بعدی می‌شود و متن به سامانه‌ای بسته از معنا بدل می‌شود که خروج از آن برای مخاطب دشوار است. فانشتاک این وضعیت را ذیل مفهوم تشدید بلاغی یا تشدید استدلالی توضیح می‌دهد؛ حالتی که در آن، گزاره‌ها به صورت پلکانی بر یکدیگر سوار می‌شوند و قدرت اقناع دقیقاً از همین انباشت تدریجی برمی‌خیزد (Fahnestock, 2011: 78). در این بخش نیز برای نمونه دو قصیده منتخب از خاقانی تحلیل

می‌شود. در هر دو قصیده، افراط بلاغی در حرکت کلی متن تحقق می‌یابد. فشار اقناعی به صورت تدریجی انباشته می‌شود و از اخلاق به بدن، از بدن به اجتماع و از اجتماع به هستی و قدرت سیاسی می‌رسد. این تشدید پیوسته فشار همان چیزی است که مؤلفه دوم نظریه فانشتاک توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که خاقانی چگونه قصیده را به ابزاری برای کنش بلاغی - ساختاری بدل می‌سازد نه فقط ظرفی برای بیان احساس یا تصویر.

۴-۲-۱) قصیده مدح پیامبر

قصیده حکمی - موعظه‌ای خاقانی که با مدح پیامبر اسلام پیوند می‌یابد، از نمونه‌های روشن تحقق افراط ساختاری است زیرا از مطلع تا انجام، بر یک میدان مفهومی واحد حرکت می‌کند و فشار اقناعی خود را به صورت تدریجی و نظام‌مند می‌سازد. مطلع قصیده چنین است:

سریر فقر تو را سرکشد به تاج رضا تو سر به جیب هوس در کشیده‌ای به خطا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۲)

در همین آغاز، چارچوب داوری اخلاقی تثبیت می‌شود. «فقر» و «رضا» در برابر «هوس» و «خطا» قرار می‌گیرند که مصداقی از تقابل‌های دوگانه است و مخاطب از همان ابتدا در موضع لغزش اخلاقی نشانده می‌شود. این داوری، هنوز افراط کنشی نیست و بنیان منطقی تشدید بعدی را می‌گذارد. فانشتاک تأکید می‌کند که تشدید بلاغی زمانی مؤثر است که مخاطب پیشاپیش در موقعیتی قرار گیرد که شدت گفتار برای او موجه جلوه کند (Fahnestock, 2011: 140). در بیت بعد، این خطا از سطح رفتار به سطح قصد آگاهانه منتقل می‌شود:

بر آن سریر، سر بی سران به تاج رسید تو تاج بر سری از سر فرو نهی عمدا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۲)

قید «عمدا» نقش کلیدی در پیوند پیش و پس دارد. خطا دیگر تصادفی یا ناشی از غفلت نیست، آگاهانه است و همین آگاهی، زمینه تشدید بعدی را فراهم می‌کند. از اینجا به بعد، افراط مجاز است؛ زیرا مخاطب خود مسئول پیامدها معرفی شده است. در ادامه، شبکه تصویری «سر» که از آغاز فعال شده بود، به صورت نظام‌مند بسط می‌یابد:

سر است قیمت این تاج گر سرش داری به من یزید چنین تاج سر بیار بها

(همان: ۲۳)

اینجا افراط بلاغی به سطح ارزش وجودی می‌رسد. «سر» واحد سنجش ارزش می‌شود و مخاطب در بن‌بست استدلالی قرار می‌گیرد، اگر تاج می‌خواهد باید سر بدهد. این نتیجه، جهشی ناگهانی نیست بلکه حاصل منطقی دو بیت پیشین است. فانشتاک این نوع پیوند را نمونه کلاسیک انباشت اقناعی می‌داند که در آن، هر گزاره بار گزاره بعدی را حمل می‌کند (Fahnestock, 2011: 80). این فشار در گام بعد به سطح جسمانی منتقل می‌شود:

تو را چو شمع ز تن هر زمان سری روید سری که دردسر آرد، بریدن است دوا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴)

در این بیت، خشونت نمادین به عنوان «دوا» معرفی می‌شود. این وارونگی اگر در آغاز قصیده می‌آمد، اغراق آمیز و ناموجه می‌نمود اما اکنون در منطقی تشدید متن، نتیجه‌ای طبیعی جلوه می‌کند. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که افراط ساختاری نشان می‌دهد که شدت، محصول انباشت است نه اغراق منفرد. در مرحله بعد، این فشار از بدن فردی به سطح منزلت اجتماعی تعمیم می‌یابد:

تو را میان سران کی رسد کله‌داری
ز خون حلق تو خاکی نگشته لعل قبا

(همان: ۲۵)

افراط بلاغی در اینجا نه در تصویر خون، بلکه در پیوند دادن آن با مشروعیت اجتماعی عمل می‌کند. مخاطب از چرخه «سران» بیرون رانده می‌شود و این طرد، نتیجه منطقی مراحل پیشین است. اوج انسجام ساختاری قصیده در تعمیم هستی‌شناختی رخ می‌دهد:

خروش و جوش تو از بهر بود و نابود است
که از سر دو گروهی ست شورش و غوغا

به بوی بود دو روزه چرا شوی خرسند که
بدو حال محال است و مهر کار فنا

(همان: ۲۶)

در اینجا، ریشه خطا از رفتار و بدن فراتر می‌رود و به فهم نادرست از هستی نسبت داده می‌شود. افراط بلاغی به افراط مفهومی بدل می‌شود، بی آنکه پیوندش با ساختار پیشین گسسته شود. در ادامه، دعوت نهایی به مرگ رهایی‌بخش، نقطه اوج تشدید است:

به بند دهر چه ماندی؟ بمیر تا برهی
که طوطی از پی این مرگ شد ز بند رها

(همان: ۲۷)

در منطق قصیده، این دعوت اغراق‌آمیز نیست چرا که نتیجه اجتناب‌ناپذیر زنجیره پیشین است. مرگ، راه حل نهایی معرفی می‌شود و مخاطب یا باید آن را بپذیرد یا کل منطق متن را انکار کند.

ورود مدح پیامبر در ادامه به جای گسست، تغییر جهت همان فشار است:

اگر ز عارضه معصیت شکسته‌دلی
تو را شفاعت احمد ضمان کند به شفا

(همان: ۲۸)

شدت بلاغی که پیش‌تر در نفی و تهدید عمل می‌کرد، اکنون در اثبات و شفاعت به کار می‌رود و انسجام ساختاری متن حفظ می‌شود.

۴-۲-۲) قصیده ترسائییه

قصیده معروف خاقانی در شکایت از حبس و استغاثه به عظیم‌الروم عزالدوله، نمونه دیگری از افراط ساختاری است که از آغاز برای اثرگذاری بر مخاطبی قدرت‌مند طراحی شده است. مطلع قصیده چنین است:

فلک کز روتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

(همان: ۴۰)

در این آغاز هنوز افراط رخ نداده بلکه زمینه‌آفغانی ساخته شده است. جهان به مثابه نظمی معوج تصویر می‌شود و شاعر در وضعیتی زاهدانه و در بند قرار می‌گیرد. فانشاک این مرحله را پیش شرط تشدید می‌داند؛ جایی که مخاطب برای پذیرش فشار بعدی آماده می‌شود (Fahnestock, 2011: 82). حرکت به سوی افراط ساختاری از جایی آغاز می‌شود که شاعر راه‌های متعارف دادخواهی را می‌بندد:

نه از عباسیان خواهم معونت
نه بر سلجوقیان دارم توگا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۱)

این نفی دوگانه، گزینه‌های نهادی را حذف می‌کند و متن را به آستانه بن‌بست می‌رساند. تشدید در اینجا به جای اغراق لفظی، از طریق محدودسازی تدریجی امکان‌ها عمل می‌کند (Fahnestock, 2011: 91). اوج تنش در بیت نمادین تغییر قبله رخ می‌دهد:

بگردانم ز بیت‌الله قبله
به بیت‌المقدس و محراب اقصی

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۱)

این تهدید نمادین، اعلان تغییر ایمان نیست بلکه نشان دادن پیامدهای فاجعه‌بار استمرار بی‌عدالتی است. خروج حساب شده از اعتدال برای ایجاد شوک ادراکی، همان چیزی است که لونگینوس آن را خاستگاه شدت والایی می‌داند (Longinus, 1995: 8). پس از این اوج، تمام فشار انباشته شده به مخاطب نهایی هدایت می‌شود:

چه باید رفت تا روم از سر ذل
عظیم‌الروم، عزالدوله اینجاست

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۲)

اکنون روشن می‌شود که افراط‌های پیشین پراکنده نبوده‌اند و همه برای مشروع‌سازی این خطاب نهایی عمل کرده‌اند. شاعر با تطبیق نظام قسم و استغاثه با افق فرهنگی مخاطب مسیحی، فشار اقناعی را به بیشینه می‌رساند:

به روح‌القدس و نفخ روح و مریم
به انجیل و حواری و مسیحا

(همان)

از منظر بلاغت نوین، چنین تطبیقی یکی از مؤثرترین شیوه‌های تشدید اقناع است، زیرا مخاطب خود را در متن بازمی‌یابد و مسئولیت اخلاقی پاسخ‌گویی بر او تحمیل می‌شود (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 23).

۳-۴ افراط گفتمانی: استقرار شدت بلاغی به مثابه منطق مسلط تولید معنا

در عالی‌ترین سطح نظریه ژان فانشتاک، افراط بلاغی دیگر نه در مقام شگرد زبانی عمل می‌کند و نه حتی در حد ساز و کار ساختاری باقی می‌ماند بلکه به اصل سامان دهنده کل متن بدل می‌شود. این سطح که می‌توان آن را افراط گفتمانی نامید، نقطه‌ای است که در آن شدت بلاغی از حوزه تکنیک خارج و به حوزه معرفت‌شناسی متن وارد می‌شود. تفاوت بنیادین این مؤلفه با افراط کنشی (مؤلفه اول) در آن است که در سطح نخست، افراط به صورت کنش‌های موضعی و لحظه‌ای عمل می‌کند؛ کنش‌هایی که شدت آنها در همان بیت یا عبارت مصرف می‌شود. همچنین تفاوت آن با افراط ساختاری (مؤلفه دوم) در این است که در سطح دوم، شدت از طریق انباشت تدریجی و تصاعد خطی در امتداد متن شکل می‌گیرد اما در مؤلفه سوم، افراط نه حاصل لحظه است و نه نتیجه تراکم، بلکه پیش‌فرض تفسیری کل متن است. در اینجا شدت بلاغی پیامد معنا نیست، بلکه شرط امکان معناست. فانشتاک این وضعیت را لحظه‌ای می‌داند که اغراق بلاغی به تغییر مقیاس دآوری می‌انجامد؛ یعنی مخاطب ناچار می‌شود یک رویداد محدود را در افقی نامتعارف و کلان ارزیابی کند (Fahnestock, 2011: 117-121). در این سطح، افراط به جای افزایش کمی شدت، جابه‌جایی چارچوب قضاوت است؛ به همین دلیل، افراط گفتمانی را باید نه ذیل زیبایی‌شناسی، بلکه ذیل منطق اقناع و تولید معنا تحلیل کرد.

۴-۳-۱ جهانی‌سازی فقدان

براساس نظریه افراط بلاغی ژان فانشتاک، در بالاترین سطح عملکرد زبان، شدت بلاغی از یک شگرد یا ابزار زبانی صرف فراتر می‌رود و به نیروی گفتمانی بدل می‌شود که کل متن را سازمان‌دهی می‌کند. این سطح، نشان می‌دهد که فقدان، رنج

یا بحران فردی، دیگر محدود به زیست شخصی نیست و به سطح اختلال در نظم هستی، طبیعت، فرهنگ و زبان می‌رسد و متن با اعمال فشار بلاغی پیوسته، مخاطب را وادار می‌کند این فقدان را در یک افق فراگیر تجربه و ارزیابی کند. در دیوان خاقانی، قصیده ترنم المصائب دقیقاً همین منطق افراط گفتمانی را به کار گرفته و فقدان و رنج را از سطح فردی به سطح کلان و جهانی منتقل می‌کند. قصیده با مطلع زیر آغاز می‌شود:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشاید
ژاله صبح دم از نرگس تر بگشاید
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۳۴)

از همان بیت نخست، فقدان فرزند افزون بر یک حادثه شخصی، به مثابه وضعیت هستی شناختی صورت‌بندی می‌شود. در این بیت افراط بلاغی هنوز انباشته نشده اما منطق افراط از آغاز مستقر شده است. افعال امری پایایی «بگشاید» به جای تحریک عاطفه زودگذر، برای تحمیل مشارکت گفتمانی بر مخاطب به کار می‌روند لذا مخاطب موظف می‌شود در برپایی جهان سوگ سهمی شود. حرکت بلاغی قصیده از بدن آغاز می‌شود: خوناب جگر، اشک، مژه و دل اما این بدن بلافاصله از فردیت تهی و در شبکه‌ای کیهانی حل می‌شود: صبح، ژاله، نرگس، باغ و سیل. این پیوند، نمونه‌ای روشن از آن چیزی است که لیکاف و جانسون استعاره‌های مفهومی بدن‌مند می‌نامند؛ جایی که تجربه جسمانی مبنای فهم نظم کلان جهان می‌شود (Lakoff & Johnson, 1980: 25–32). در اینجا افراط بلاغی کارکردی شناختی پیدا می‌کند، مرگ فرزند دیگر یک فقدان خصوصی نیست بلکه نشانه اختلال در گردش طبیعی هستی است. این همان تغییر مقیاس داوری موردنظر فانهشتاک است؛ واقعه‌ای خرد در افق کیهانی فهم می‌شود (Fahnestock, 2011: 121). این منطق در گام بعد به حوزه فرهنگ و معرفت سرایت می‌کند:

در دارالکتب و بام دبستان بکنید
بر نظاره ز در و بام مفر بگشاید
سر انگشت قلم زن چو قلم بشکافید
بن اجزای مقالات و سمر بگشاید
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۳۵)

در این ابیات، افراط گفتمانی به اوج نظری خود نزدیک می‌شود. مرگ فرزند به نابودی امکان معنا تعبیر می‌شود؛ کتاب، مدرسه، قلم و نوشتار همه در مدار سوگ قرار می‌گیرند. نقطه کانونی قصیده در این دو بیت متمرکز می‌شود:

آتش دیدم کو باغ مرا سوخت به خواب
سر این آتش و آن باغ به بر بگشاید
آری، آتش اجل و باغ به بر فرزند است
رفت فرزند شما زیور و فر بگشاید

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۳۶)

اینجا شاعر خود شبکه استعاری متن را تفسیر می‌کند. این خودتفسیرگری نشان می‌دهد که افراط تصویری قصیده نه تصادفی و نه تزئینی بلکه کاملاً هدایت شده و گفتمانی است. جهان می‌سوزد، زیرا فرزند مرده است و این گزاره، منطق کل قصیده را توضیح می‌دهد. از این نقطه به بعد، افراط گفتمانی به داوری اخلاقی می‌رسد. شادی، طرب، زینت و آیین باید تعطیل شوند. به تعبیر مارتا نوسبام، عاطفه در اینجا به قضاوتی درباره چگونگی زیستن جهان بدل می‌شود. پایان قصیده با همگانی کردن سوگ، افراط گفتمانی را کامل می‌کند؛ فقدان، حقیقتی است که همه باید از آن عبور کنند.

۴-۳-۲) فروپاشی نظم کلان

در افراط گفتمانی، سطح فروپاشی نظم کلان، سطحی است که در آن شدت بلاغی به تفسیر یک بحران تاریخی به مثابه اختلال در بنیان‌های مشروعیت سیاسی و دینی می‌انجامد. در این سطح، افراط بلاغی منطق حاکم بر خوانش

تاریخ می‌شود. واقعه‌ای معین دیگر به عنوان حادثه‌ای مقطعی یا محدود در نظر گرفته نمی‌شود بلکه به نشانه‌ای از زوال هم‌زمان چندین نظام معنابخش قدرت سیاسی، اقتدار دینی و نظم قدسی ارتقا می‌یابد. ژان فانشتاک نشان می‌دهد که در چنین مواردی، افراط بلاغی از طریق تغییر مقیاس قضاوت عمل می‌کند؛ یعنی متن مخاطب را وادار می‌سازد که پیامدهای یک رخداد را علاوه بر سطح علت و معلول‌های محلی در افق فروپاشی نظم‌های کلان تفسیر کند (Fahnestock, 2011: 118-120).

در این منطق، افراط بلاغی به ابزار هم‌نشانی بحران‌ها بدل می‌شود؛ به این معنا که زبان شاعرانه رخداد‌های ظاهراً مستقل را در یک میدان گفتمانی واحد گرد می‌آورد و از طریق تشدید عاطفی و اخلاقی، آنها را به نشانه‌های یک شکست ساختاری تبدیل می‌کند. از منظر بلاغت نوین، چنین هم‌نشانی یکی از مؤثرترین اشکال اقناع است (نبی‌لو، ۱۴۰۳: ۶۵) زیرا مخاطب را به این داوری سوق می‌دهد که بحران، تصادفی و گذرا نیست و فراگیر و بنیادین است (Olbrechts-Perelman & Tyteca, 1969: 357). چنین سطحی از افراط گفتمانی زمانی فعال می‌شود که شاعر خود را در موقعیتی ببیند که نظم سیاسی و نظم دینی، هم‌زمان اعتبار خود را از دست داده‌اند. در این وضعیت، زبان دیگر نمی‌تواند به موعظه اخلاقی یا شکایت شخصی بسنده کند و ناچار است بحران را به سطح فراتر بکشد و آن را به مسئله‌ای مربوط به سرنوشت جهان بدل سازد؛ به همین جهت افراط بلاغی در این سطح زیاده‌روی سبکی نیست و به عنوان واکنشی تفسیری به یک وضعیت تاریخی خاص فهم‌پذیر است.

از منظر تاریخ‌نگاری فارسی، قتل امام محمد بن یحیی از علویان برجسته خراسان و اسارت سلطان سنجر سلجوقی در فتنه غز در نیمه قرن ششم هجری از جمله وقایعی هستند که به روشنی، نشانه تزلزل هم‌زمان اقتدار دینی و سیاسی تلقی شده‌اند زیرا در فتنه غز، اسارت سنجر فقط شکست یک سلطان نیست بلکه فروپاشی نمادین اقتدار سلجوقی است؛ امری که پیامدهای روانی و فرهنگی گسترده‌ای در جهان ایرانی داشته است. در چنین بستری، واکنش خاقانی به این وقایع به جای واکنشی شخصی یا فقط همدلانه، کنشی بلاغی در سطح گفتمان کلان است. افراط بلاغی در قصیده مربوط به این حوادث، دقیقاً از همین منطق پیروی می‌کند، هم‌نشانی قتل مرجع دینی و حبس مرجع سیاسی و ارتقای آنها به نشانه‌های فروپاشی نظم اخلاقی و قدسی جهان. بدین ترتیب، در این بخش این قصیده به جای مرثیه‌ای تاریخی، به مثابه متنی گفتمانی فهم می‌شود که از طریق شدت بلاغی، بحران تاریخ را به بحران معنا تبدیل می‌کند. این قصیده با این بیت آغاز می‌شود:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

در اینجا افراط بلاغی از همان مطلع، چارچوب فهم را تعیین می‌کند. «مصر» و «نیل» به جای مکان جغرافیایی، الگوی تمدنی هستند. خرابی آنها به معنای فروپاشی نظم سیاسی، اقتصادی و اخلاقی است. این حرکت دقیقاً با تعریف فانشتاک از کنش بلاغی هم‌خوان است. آنجا که می‌گوید: «زبان علاوه بر اینکه واقعیت را توصیف می‌کند، درک مخاطب از واقعیت را نیز بازسازمان می‌دهد» (Fahnestock, 2011: 24). در ادامه، این فروپاشی به بدن جمعی کشیده می‌شود:

سرو سعادت از تف خذلان ز گال گشت اکنون بر آن ز گال جگرها کباب شد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۷)

اینجا افراط بلاغی به بلاغت بدن محور بدل می‌شود؛ در اصل معنا از طریق تجربه جسمانی انتقال می‌یابد نه از راه گزارش عقلانی (Lakoff & Johnson, 1980: 25-32) سپس، با ذکر نام‌ها، بحران به سطح تاریخی و نهادی می‌رسد. قتل مرجع دینی و حبس مرجع سیاسی در کنار هم قرار می‌گیرند تا نشان داده شود که فاجعه، ساختاری و فراگیر است.

گرددون سر محمد یحیی به باد داد
محنت نصیب سنجر مالک رقاب شد
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۸)

اوج افراط گفتمانی در این بیت رخ می‌دهد:
از حبس این خدیو، خلیفه دریغ خورد
وز قتل آن امام، پیمبر مصاب شد
(همان: ۱۳۹)

در اینجا رنج به ساحت قدسی تعمیم می‌یابد. این حرکت، به تعبیر پرلمان و اولبرختس-تیتکا، بالاترین سطح فشار اقناعی است زیرا مخاطب به جای استدلال عقلانی، با الزام اخلاقی مواجه می‌شود (Perelman, 1969: 55 & Olbrechts-Tyteca). بازگشت پایانی به زندان شروان، دایره گفتمانی را می‌بندد و نشان می‌دهد که افراط گفتمانی منطق وحدت‌بخش کل متن است، از تمدن تا بدن شاعر. در مجموع، افراط کنشی لحظه می‌سازد، افراط ساختاری فشار می‌سازد اما افراط گفتمانی جهان می‌سازد. در این سطح، افراط بلاغی به افق ادراکی مسلط بدل می‌شود و قصیده را از بیان احساس به کنش گفتمانی تمام‌عیار ارتقا می‌دهد. خاقانی در این سطح، صرفاً شاعر اغراق نیست. او معمار جهانی است که فقط از طریق شدت فهم‌پذیر است.

۵) نتیجه

از مجموع آنچه درباره کنش بلاغی افراط در قصاید خاقانی بر مبنای نظریه ژان فانشتاک گفته شد، این نتایج به‌دست آمد که افراط در شعر خاقانی عنصر بنیادین سازنده فردیت سبکی اوست. خاقانی افراط را به شیوه‌ای به کار می‌گیرد که زبان قصیده را از کارکردهای توصیفی، مدحی یا عاطفی متعارف فراتر می‌برد و آن را به کنشی اقناعی، مداخله‌گر و هویت‌ساز بدل می‌کند؛ کنشی که در سه سطح متمایز اما به هم پیوسته عمل می‌کند و امضای سبکی شاعر را شکل می‌دهد. در سطح نخست یعنی سطح خرد بیان، افراط به صورت کنش‌های اقناعی موضعی در سطح جمله و بیت ظاهر می‌شود. بر اساس نتایج تحلیل‌ها، خاقانی با برهم‌زدن آگاهانه تعادل بیانی، تشدید ناگهانی تصاویر و اغراق‌های هدفمند، شدت معنا را در کوچک‌ترین واحدهای زبانی متمرکز می‌کند. این افراط خردمقیاس به جای تقلید از سنت بلاغی، واکنشی شخصی به تجربه زیسته، فشارهای روانی و موقعیت تاریخی شاعر است و به زبان خاقانی امکان می‌دهد تا از زبان نوعی قصیده فاصله بگیرد و به زبانی بدل شود که معنا در آن فقط از مسیر شدت و فشار اقناعی انتقال می‌یابد.

در سطح دوم که عبارتست از سطح کلان پیکره قصیده، افراط از حالت موضعی فراتر می‌رود و به منطق سازمان دهنده ساختار متن تبدیل می‌شود. بر اساس این پژوهش خاقانی با انباشت تدریجی کنش‌های اقناعی در سراسر قصیده، ساختاری می‌آفریند که در آن شدت بلاغی به صورت پیوسته افزایش می‌یابد و حرکت متن را هدایت می‌کند. در این سطح، افراط دیگر ویژگی یک بیت یا عبارت منفرد نیست بلکه شالوده‌ای است که گذار قصیده را از توصیف و شکایت به خطاب، اعتراض و مطالبه سامان می‌دهد. این سطح از افراط، استقلال موضع شاعر و فاصله‌گیری او از نقش‌های تثبیت شده قصیده‌سرایی را به‌روشنی نمایان می‌سازد.

در سطح سوم یا سطح گفتمانی، افراط به بالاترین کارکرد خود می‌رسد و به منطق مسلط تولید معنا در کل متن بدل می‌شود. بر اساس نتایج این بخش، خاقانی با گسترش افراطی میدان ارجاع و درهم‌تنیدن ساحت‌های شخصی، تاریخی، دینی و کیهانی شدت بلاغی را به چارچوبی تفسیری تبدیل می‌کند که مخاطب ناچار است از درون آن متن را درک کند. در این سطح، افراط نه شگرد زبانی است و نه صرفاً ساختار بلکه سازوکاری گفتمانی است که بحران، فقدان یا اعتراض را از سطح تجربه فردی فراتر می‌برد و به مسئله‌ای کلان و وجودی بدل می‌کند. در مجموع، بر اساس نتایج این پژوهش تمایز تحلیلی میان سطح خرد بیان، سطح کلان پیکره قصیده و سطح گفتمانی، امکان درک دقیق‌تر سازوکار افراط در شعر خاقانی را فراهم می‌آورد. نظریه ژان فانشتاک با تأکید بر افراط به مثابه کنش بلاغی، چارچوبی کارآمد برای تحلیل این سطوح در اختیار می‌گذارد و روشن می‌سازد که یکی از دلایل تمایز خاقانی از دیگر قصیده‌سرایان در نظام‌مندی افراط در هر سه سطح است.

تعارض منافع

طبق گفته نویسنده، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

منابع

- استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). نقد و شرح قصاید خاقانی. تهران: انتشارات زوآر.
- ایرانمنش، مریم. (۱۳۸۹). «قصاید مدحی خاقانی». نثرپژوهی ادب فارسی (ادب و زبان). شماره ۲۴. صص: ۱۸-۱.
- پارسا، سید احمد و جابری، مینا. (۱۳۹۰). «بررسی برخی از مؤلفه‌های نقد فرمالیستی در قصاید خاقانی». مطالعات و تحقیقات ادبی. شماره ۱۶. صص: ۶۴-۳۳.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۹۲). دلائل الإعجاز. تحقیق: محمود محمد شاکر. قاهره: دار المحدثی.
- حسن‌پور آلاشتی، حسین. (۱۳۸۹). «هنجارگزینی در قصاید خاقانی». ادبیات فارسی. شماره ۲۵. صص: ۴۳-۳۰.
- حیدری، علی و فروغی‌پویا، اعظم. (۱۳۹۰). «ایهام تناسب در قصاید خاقانی». شعر پژوهی (بوستان ادب). شماره ۴. صص: ۶۶-۴۵.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۵). دیوان. ویراسته میر جلال‌الدین کزازی. تهران: مرکز.
- رضاییان، ابوالقاسم و ماحوزی، مهدی. (۱۳۹۷). «بررسی ساختاری قصاید خاقانی بر پایه الگوی زبان‌شناختی لیچ». پژوهشنامه ادب غنایی. شماره ۳۰. صص: ۹۱-۱۰۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). صور خیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات سخن.
- طایفی، شیرزاد و حاجی‌تبار، هانیه. (۱۴۰۴). «درآمدی بر خوانشی هرمنوسی از قصاید خاقانی». پژوهش‌های ادبی-فلسفی. شماره ۳. صص: ۲۲-۷.
- مالمیر، تیمور و جعفری جاوید، کسری. (۱۴۰۴). «تطبیق موسیقی و بلاغت در اجرای آوازی سه غزل از حافظ شیرازی». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. شماره ۲۸. صص: ۴۱-۲۱.
- موسوی سوتنه، سیده نرجس؛ جمالی، سیدمنصور و نشایی مقدم، محمدرضا. (۱۳۹۵). «ترکیب سازی واژگانی در قصاید خاقانی». بهارستان سخن. شماره ۳۲. صص: ۱۳۴-۱۱۵.
- موحّد، محمدعلی. (۱۳۸۱). خاقانی‌نامه. تهران: انتشارات خوارزمی.
- نبی‌لو، علیرضا. (۱۴۰۳). «حروف و ایهام آفرینی آن در شعر فارسی». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. شماره ۲۶. صص: ۸۲-۶۳.
- Aristotle. (2007). On Rhetoric: A Theory of Civic Discourse (G. A. Kennedy, Trans). Oxford: Oxford University Press.
- Burke, K. (1969). A Rhetoric of Motives. Berkeley: University of California Press.
- Burke, K. (1969). A Grammar of Motives. Berkeley: University of California Press.
- Fahnestock, J. (2005). Figures of Argument. Rhetoric Society Quarterly, 35, 1-24.
- Fahnestock, J. (2011). Rhetorical Style: The Uses of Language in Persuasion. Oxford: Oxford University Press.
- Fahnestock, J. (2011). Rhetorical Style and the Limits of Persuasion. Written Communication, 28, 123-150.
- Lakoff, G & Johnson, M. (1980). Metaphors We Live By. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G & Johnson, M. (1999). Philosophy in the Flesh. New York: Basic Books.
- Longinus. (1995). On the Sublime. Trans. D. A. Russell. Oxford: Oxford University Press.

Perelman, Ch & Olbrechts-Tyteca, L. (1969). *The New Rhetoric: A Treatise on Argumentation*. Notre Dame: University of Notre Dame Press.

References

- Aristotle. (2007). *On Rhetoric: A Theory of Civic Discourse* (G. A. Kennedy, Trans). Oxford: Oxford University Press.
- Burke, K. (1969). *A Rhetoric of Motives*. Berkeley: University of California Press.
- Burke, K. (1969). *A Grammar of Motives*. Berkeley: University of California Press.
- Estelami, M. (2008). *Naqd va sharh-e qasa'id-e Khaghani*. Tehran: Zavvar Publications. [In Persian]
- Fahnestock, J. (2005). Figures of Argument. *Rhetoric Society Quarterly*, 35, 1-24.
- Fahnestock, J. (2011). *Rhetorical Style: The Uses of Language in Persuasion*. Oxford: Oxford University Press.
- Fahnestock, J. (2011). Rhetorical Style and the Limits of Persuasion. *Written Communication*, 28, 123-150.
- Hasanpour Alashti, H. (2010). Deviation from linguistic norms in Khaghani's qasidas. *Persian Literature*, 25, 30-43. [In Persian]
- Heidari, A & Foroughi-Pouya, A. (2011). Pun and associative ambiguity in Khaghani's qasidas. *She'r-Pazhuhi (Boostan-e Adab)*, 45-66. [In Persian]
- Iranmanesh, M. (2010). Khaghani's Panegyric Qasidas. *Persian Prose Studies (Adab va Zaban)*, 24, 1-18. [In Persian]
- Jurjani, 'A. al-Q. (1992). *Dala'il al-I'jaz*. Edited by Mahmoud Muhammad Shakir. Cairo: Dar al-Madani. [In Arabic]
- Khaghani, Badil ibn 'Ali. (1996). *Divan*. Edited by Mir Jalal al-Din Kazzazi. Tehran: Markaz Publications. [In Persian]
- Lakoff, G & Johnson, M. (1999). *Philosophy in the Flesh*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- Longinus. (1995). *On the Sublime*. Trans. D. A. Russell. Oxford: Oxford University Press.
- Malmir, T & Jafari-Javid, K. (2025). A comparison of musicality and rhetoric in the vocal performance of three ghazals by Hafez of Shiraz. *Grammatical and Rhetorical Studies*, 28, 21-41. [In Persian]
- Mohaqqeq-Mohahed, M. A. (2002). *Khaghani-Nameh*. Tehran: Kharazmi Publications. [In Persian]
- Mousavi-Souteh, S.N & Jamali, S.M & Nashaee-Moqaddam, M.R. (2016). Lexical compounding in Khaghani's qasidas. *Baharestan-e Sokhan*, 32, 115-134. [In Persian]
- Nabilou, A. (2024). Letters and their pun-generating function in Persian poetry. *Grammatical and Rhetorical Studies*, 26, 63-82. [In Persian]
- Parsa, S.A & Jaber, M. (2011). An examination of some formalist elements in Khaghani's qasidas. *Studies and Literary Research*, 16, 33-64. [In Persian]
- Perelman, Ch & Olbrechts-Tyteca, L. (1969). *The New Rhetoric: A Treatise on Argumentation*. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Rezaeian, A & Mahouzi, M. (2018). A structural analysis of Khaghani's qasidas based on Leech's linguistic model. *Lyric Literature Research Journal*, 30, 91-106. [In Persian]
- Shafi'i-Kadkani, M.R. (2008). *Sur-e Khayal dar She'r-e Farsi* [Imagery in Persian Poetry]. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Tayefi, Sh & Hajitabar, H. (2025). An introduction to a hermeneutic reading of Khaghani's qasidas. *Philosophical and Literary Research Journal*, 3, 7-22. [In Persian]